

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

تَقَلُّا بِا مَلَاَقَاتِ خَاتَمِه مِی یَا بَد^۱

🌸 دنیا جای ایستادن و به پاخاستن است. **إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ^۲** همانا من شما را به یک چیز موعظه می‌کنم و آن اینکه برای خدا بپاخیزید؛ و آخرت جای نشستن است. **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ^۳** در جایگاه صدق نزد فرمانروای مقتدر. باید برای قیامت از همین جا نشستن با خدا و اولیائش را تمرین کرد. قبل از ملاقات باید ایستاد و کار کرد تا به ملاقات رسید. بعد از موت و ملاقات جمال حجّت خدا (**مَنْ يَمُتْ يَرِنِي^۴**) هرکس به موت نائل شود مرا می‌بیند. مؤمنین از هر کاری دست می‌کشند و می‌نشینند.

اینکه دنیا جای ایستادن است، شاهدش چیست؟ قرآن فرمود: **إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ**؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و فرمودند: من شما را فقط به یک چیز موعظه می‌کنم، و آن یک چیز همین است که برای خدا بلند شوید! راه بیفتید! تا کی می‌خواهی بنشینی؟ تنبلی پیشه کنی؟ لم داده‌ای یک گوشه فقط حرف می‌زنی! بلند شو راه بیفت! دست به کار شو! عمل کن! پس دنیا جای ایستادن و

۱. طیب، مصباح‌الهدی، ص ۲۳۹، ف ۱.

۲. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۶.

۳. سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۵۵.

۴. احمدی میانجی، مکاتیب‌الائمه، ج ۳، ص ۳۰ و مفید، امالی، ص ۲۷۱ و ابن‌حیون، شرح‌الاجبار، ج ۳، ص ۴۵۱: **فَأَبْشِرْ يَا حَارِثُ، لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ تُجِيبِي إِلَّا رَأْتِي حَيْثُ تُحِبُّ، وَ اللَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ تُبْغِضُنِي إِلَّا رَأْتِي حَيْثُ تُبْغِضُنِي**. عبارت **يَا حَارِثُ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي** از شاعری به‌نام ابوهاشم حمیری است که از زبان حضرت و براساس این روایت سروده است.

به پاخاستن است؛ یعنی تا قبل از اینکه سالک به موت برسد باید بلند شود و فعالیت کند؛ کار کند. با کم دادن و حرف زدن کسی به جایی نرسید. گفت: ز عمل کار برآید به سخن دانی نیست. باید کار کرد! دنیا هم یعنی قبل از موت؛ تا کسی به موت نائل نشده در دنیاست. دنیا جای به پاخاستن و ایستادن است. آخرت جای نشستن است. شاهدش هم: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ**: در جایگاه صدق نزد فرمانروای مقتدر! باید برای قیامت از همین جا نشستن با خدا و اولیائش را تمرین کرد. قبل از ملاقات باید ایستاد و کار کرد تا به ملاقات رسید.

یعنی تا به لقاء نرسیدی باید کار کنی! باید کار کنی تا ان شاء الله به ملاقات برسی. وقتی حجّت خدا را ملاقات کردی، قیامت صغرایت برپا شده است و بعد وقتی خود خدا را ملاقات کردی، قیامت کبرایت برپا شده است؛ قیامت صغرای انفسیه و قیامت کبرای انفسیه. وقتی به موت رسیدی، بعد از ملاقات جمال حجّت خدا که مال قیامت صغری و موت اول است، بیدار می شوی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **يا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي!** هر کس به موت نائل شود، مرا می بیند. قبل از ملاقات، یعنی قبل از نائل شدن به موت در خوابی. چون تا به موت نائل نشویم بیدار نمی شویم تا ببینیم. الان یا خوابیم یا اقلأً خواب آلوده ایم. یک عده خوابند؛ **النَّاسُ نِيَامٌ**؛ اما آنها که ناس نیستند؛ یعنی اهل نسیان کامل نیستند؛ خواب آلودند؛ نمی توانند درست ببینند. دوستان اهل بیت علیهم السلام در خواب مطلق نیستند. کسانی در خواب مطلق هستند که مطلق غرق دنیايند. اینها ناس هستند؛ مطلق غرق دنیايند و اهل نسیانند؛ کاملاً خوابند. اما دوستان اهل بیت علیهم السلام خواب آلودند و انسان خواب آلود هم چشمانش درست کار نمی کند. فرمودند: **النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا**؛^۵ مردم خوابند؛ وقتی به موت نائل شوند، بیدار می شوند. وقتی بیدار شدند و چشم دلشان باز شد، می توانند حجّت خدا را ببینند. آنگاه در مراتب بالاتر، بیداری بعدی که به دست آمد، خود حضرت حق را می بینند.

۵. لیثی، عیون الحکم، ص ۶۶ و ورام، تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۵۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴.

پس بعد از موت و ملاقات جمال حجّت خدا، مؤمنین از هر کاری دست می‌کشند و می‌نشینند. اینجا چند نکته هست. اول اینکه قبل از موت موقع مجاهدت است؛ موقع به‌پاخاستن است؛ موقع تلاش و کار است. با حرف زدن کسی در این مسیر به جایی نمی‌رسد. من بنشینم هی شعر عرفانی بخوانم، سی‌دی عرفانی گوش بدهم و کتاب عرفانی مطالعه کنم که به جایی نمی‌رسم. بارها این شعر را خوانده‌ام:

اگر مردِ کاری در دوست باز است وگر قصّه‌جویی حکایت دراز است

تا قیامت هم بنشین قصّه گوش کن؛ به جایی نمی‌رسی! باید دست به کار شد؛ باید کاری کرد! گفت:

نابرده رنج گنج می‌ستر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

باید کار کرد؛ منتها به فعل خود دل نبست. به فضل حقّ دل ببندیم؛ اما کار بکنیم! فعل از ما صادر شود؛ تا آنجایی که در توانمان است تلاش کنیم؛ تا سر حدّ دادنِ جان و مال. چقدر قرآن دعوت کرد: **جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ**^۶ یعنی تا حدّ از دست دادن مال تلاش کن. مال هم یعنی هرچه به تو متعلق است؛ مال فقط پول نیست؛ هر چیزی که مال توست؛ حالا آبرویت است؛ پست و مقامت است؛ هرچه مال توست؛ خودت فکر کن. هرچه مال توست باید بدهی. تازه بعد از مالت باید نفست را بدهی. البته به شما بگویم جان شما هم مال شماست. جان شما آنفس نیست؛ چون گاهی اوقات انسان جانش را هم به خاطر غرور و نفسش می‌دهد. پس نفس غیر جان است. جان هم «مال» ماست. اینکه فرمود: **تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ**^۷ جان هم همین جاست؛ در **تُجَاهِدُونَ بِأَمْوَالِكُمْ** است. جان شما هم اموال شماست. بعد از **تُجَاهِدُونَ بِأَمْوَالِكُمْ** تازه فرمود: **وَأَنْفُسِكُمْ**. دادنِ نفس، دیگر خیلی بزرگ است؛ اینکه نفس و مَنّت را بدهی. تا اینجا در تلاش و کار باید جلو رفت. با تمام توان آمد و همه‌ی سرمایه را در طبق اخلاص گذاشت و به میدان مجاهدت آمد. بدون مجاهدت کسی به جایی نرسید. پس قبل از

۶. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۱.

۷. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۱۱.

ملاقات حجت خدا باید کار کرد؛ باید تلاش کرد. بیخودی عمرمان را تلف نکنیم. با حرف زدن عمر را هدر ندهیم. گفت:

لفظها و نامها چون دامهاست لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست

هی ننشینیم برای هم قصه بگوییم؛ اما از کار و عمل خبری نباشد. این مال قبل از ملاقات است. این یک نکته؛ اما نکته‌ی دوم اینکه بعد از ملاقات دیگر موقع نشستن است. یعنی چه؟ آیا به این معناست که دیگر کاری از او سر نمی‌زند؟ چرا! کار از او سر نمی‌زند؛ اما دیگر خودش کاره‌ای نیست! آن کس که تا دیروز کار می‌کرد مُرد و به موت نائل شد. حالا فعل از او سر نمی‌زند؛ اما آن فاعل قبلی نیست. حالا فاعل، خود خداست؛ فعل الهی از او سر نمی‌زند. دیگر خودش را فاعل نمی‌بیند. آن تقلّاه و تکلفها و زور زدن‌هایی که قبل از موت وجود داشت، دیگر وجود ندارد. خدا فعل را بدون زحمت و تکلف به دست او جاری می‌کند و اتفاقاً خیلی پرکارتر از قبل می‌شود. حافظ می‌گوید:

بعد از این نور به آفاق دهم از دم خویش بطالتم بس از این پس کار خواهم کرد

اتفاقاً حالا فعل از او فوران می‌کند؛ اما دیگر خودش فاعل نیست. «فعل» از او فوران می‌کند؛ فاعل خود خداست. فعل خدایی از او سر نمی‌زند؛ حرف خدایی می‌زند؛ کار خدایی می‌کند. این طور نیست که فعل تمام شود؛ اما آن فاعل نشسته و دست از کار کشیده است. حالا خود خدا فعل را به دست او جاری می‌کند. پیغمبر ﷺ و ائمه ائمه را ببینید که چگونه وجودشان فوران فعل بود؛ اما فاعل نبودند. فعل خدا بود. لسان الله بودند؛ عین الله و وجه الله بودند؛ ید الله بودند.

پس تا قبل از ملاقات، دنیا جای به‌پاخاستن و ایستادن است؛ جای فَعَال بودن است؛ جای مجاهدت و تلاش است؛ و بعد از موت محلّ نشستن است. می‌گویند: حالا بنشین! تا حالا زحمت کشیدی؛ خسته نباشی! یک دقیقه بنشین و کمی استراحت کن. حالا خودمان می‌خواهیم کار کنیم. خدا به دست این سالک فعل را جاری می‌کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ